

انقلابیون که بودند؟

یکی از مهملک‌ترین بیماری‌های روانی عصر جدید مرضی به نام روشنفکری و انقلابیگری و احساس منجی‌گری است. این همان مرض دن‌کیشوت آن شخصیت مشهور رمان‌نویس اسپانیایی به نام سروانتس است. کسی که در این رمان با خواندن کتاب‌های اساطیری به‌ناگاه احساس کرد که منجی عالم بشریت شده و بایستی بشریت را از شر شیاطین و دیو و غول‌ها برهاند.

این دن‌کیشوت‌های عصر جدید با خواندن یک رمان، شعر یا اعلامیه سیاسی و جزوه انقلابی دچار چنین مالیخولیائی شده‌اند. این جماعت که سراسر قرن بیستم تا به امروز را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند ادامه همان جریان روشنگری (رنسانس) اروپاست که مارکسیزم غایت این جریان است. و لذا همه این منجیان عصر جدید دانسته یا نادانسته تحت تأثیر القائنات کمونیستی و مارکسیستی و لنینی بوده‌اند حتی کشیش‌های مسیحی و ملایان مسلمان! باید دانست که در فلسفه مارکسیزم هر کمونیستی یک منجی عالم بشری تلقی می‌شود. این احساسات و القائنات همان قدر که بدیع و زیبا و باشکوه و قابل تحسین بود احمقانه و مالیخولیائی بود. به‌هر حال برخی از این منجیان رسماً سلاح به‌دست گرفتند و برعلیه حکومت‌های وقت جنگیدند و اکثرشان جان خود را از دست دادند ولی نهایتاً بسیاری از رژیم‌ها در این مبارزات سرنگون شدند وقتی کسانی که به قدرت رسیدند این انقلابیون مبارز نبودند و حکومت‌های بعدی هم به مراتب ظالم‌تر از قبل از آب درآمدند و عاقبت این ماجرا حسرت و ندامت از کل مبارزه بود و لذا موج جدیدی از پس این واقعه رخ نمود که باید آن‌را جریان ضدانقلاب نامید که انقلابیون را متهم و مجرم خواندند زیرا عاقبت کارشان مطلقاً موجب بهبودی وضع مردم نشده بود. هر چند که در این انقلابات گروهی به قدرت و ثروتی بادآورده رسیدند و فقط همین گروه قدردان انقلابیون اولیه هستند و بس!

آیا براستی این جوانان جان‌برکف انقلابی در قرن بیستم که سیمای این قرن را تغییر دادند که بودند و چه کردند.

این جماعت که براستی از پاک‌ترین جوانان این عصر بودند در حقیقت تحت تأثیر واقعه ظهور منجی موعود قرار گرفتند و مقدمه این ظهور را فراهم کردند هر چند که به‌لحاظ اعتقادی به ظهور ناجی موعود باوری نداشتند. این انقلابیگری طلیعه انقلاب جهان‌نی‌مهدی و مسیح موعود در سراسر جهان بوده است. هر چند که اکثر این انقلابات منجر به روی کار آمدن نظام‌هایی ظالمانه‌تر و دجالی شده‌اند. و کمترین خاصیت و ارزش معنوی و عقلانی این انقلابات این بود که مردم جهان دریافتند که آزادی و عدالت امری نیست که با تحولات اقتصادی و سیاسی محض حاصل شود و بلکه امری روحانی و ایمانی است.

همان‌طور که در روایات دینی ما، از جمله علائم و مقدمات ظهور منجی آخرالزمان ظهور دجال است این انقلابات مادی هم همگی انقلابات و ناجی‌گری دجالی بودند زیرا دجال هم دعوی منجی‌گری دارد و پیروانش را وعده به مادیات می‌دهد درست همچون رهبران انقلابات عصر جدید!

طبق روایات دینی ما، دجالان همواره دعوی منجی‌گری دارند و به مردم وعده‌های دنیوی می‌دهند. و این عین ماهیت دجالی انقلابات قرن بیستم جهان است که به ارزش‌های واژگونه انجامیده است زیرا قصد دجال جز فریب نیست زیرا او نماینده ابلیس است. طبق همین روایات، دجال دیدگان و قلوب مردم را می‌رباید یعنی آنها را نسبت به حقایق کور و مدهوش می‌سازد و از آنها سلب اراده می‌کند. پس باید انقلابات قرن اخیر را انقلابات دجالی دانست که باعث و بانی همه آنها مارکس است که آشکارا وعده به بهشت زمینی داده است. و لذا همه انقلابات این عصر خواه‌ناخواه دارای ماهیت مارکسیستی بوده است حتی در لباس مذاهب!

و اما آن جوانان پاکی که براستی نیتی جز خدمت به مردم و نجاتشان از اسارت نداشتند و در این راه جان خود را فدا کردند حسابشان دیگر و اجرشان با خداوند است. زیرا در نزد خداوند آنچه که میزان است نیت عمل است هرچند که براستی این جوانان نهایتاً در خدمت اهداف دجالی قرار گرفتند. خداوند هرگز کسی را به خاطر جهلش عذاب نمی‌کند و خطاهای جاهلانه مورد عفو خداوند قرار می‌گیرند.

و نهایتاً اینکه باید دانست احساس رسالت اجتماعی در وجدان آدمی یک احساس ایمانی و انسانی و الهی است و کسی که فاقد آنست فاقد انسانیت است و هنوز در حیوانیت زیست می‌کند. زیرا تقوا که گوهره ایمان است در وادی عمل به‌صورت از خودگذشتگی برای حقوق دیگران بروز می‌کند. پس بایستی مبارزین اجتماعی با هر عقیده‌ای را در جرگه اهل تقوا قرار داد.

یعنی حتی با بدترین اعتقادات، یک مبارز اجتماعی به‌لحاظ مقام معنوی بسیار برتر است از خودپرستانی که دارای اعتقادات زیبایی هستند و صالح و مؤمن جلوه می‌کنند.

کسی که در قبال اطرافیان و جامعه احساس مسئولیت و همدردی ندارد هنوز بر وادی انسانیت وارد نشده و دارای کمترین مرتبه از ایمان و تقوا نیست هر چند که نماز شب بخواند و ریاضت بکشد. در قرآن کریم، ریاضت‌کشی ربطی به ایمان و تقوا ندارد و امری من‌درآوردی و کاذب است و ماهیتش خودپرستانه است.

از این‌رو مبارزین راه آزادی و عدالت و انقلابیون عصر جدید با هر عقیده‌ای از بهترین انسان‌های این دوران هستند زیرا از باتقواترین انسان‌ها هستند: «در نزد خداوند بهترین انسان‌ها باتقواترینشان هستند!» قرآن کریم-

تقوا، از خودگذشتگی برای غیر است نه برای خود! در حالی که برای بسیاری از متشرعین فاقد معرفت، از خودگذشتگی نیز برای نفسانیت خودشان است تا از آن ثوابی اخروی برند. و این تقوای ضد تقواست.

بنابراین کسانی که امروزه مبارزین و انقلابیون دهه پنجاه در ایران را طرد و لعن می کنند خودشان به مراتب مطرودتر و ملعون ترند و دشمن تقوا و ایمان می باشند. و کل عداوتشان با این انقلابیون آنست که چرا در قدرت و ثروت پس از انقلاب بی بهره ماندند.

آدمی فقط در فعالیت های اجتماعی و مبارزات عقیدتی در جریان آزمون و خطا است که قوای مادی و معنوی خود را می آزماید و به یک خودشناسی مادام العمر می رسد که سرمایه زندگیش می شود. آنکه برای اعتقاداتش تلاش و مبارزه نکرد هرگز این اعتقادات در جانش ریشه ای نمی یابند و سطحی و غیرفعال می مانند. معرفت ذاتی فقط از این روش حاصل می شود. مطالعه آثار دیگران نیز بدون چنین معرفت تجربی اثری ماندگار ندارد و چیزی بر قوای معنوی انسان نمی افزاید جز اینکه فرد را دچار احساسات مالیخولیائی می سازد.

آن دسته از انقلابیون ۵۷ که خود را به قدرت و ثروت و سیاست نفروختند و هنوز زنده اند از باارزش ترین انسان های زمانه محسوب می شوند اگر به حق این انقلاب دست یافته باشند و اصلش را انکار نکنند.

روشنفکری و خاصه روشنفکری دینی علیرغم اینکه در عصر جدید با نگاهی انسانی تر و رحمانی تر و خلاق تر به دین نظر نموده و تا حدودی تضاد بین سنت و مدرنیته را کاهش داده است ولی نهایتاً در نوعی نفاق جانکاه سقوط نموده است کفایت که نظری به زندگی و آرای مذبذب یک بام و دو هوای دکتر سروش و پیروانش نمایم که تا سقوط در نیپیلیزم راهی نمانده است.

ولی همه این روشنفکران دینی و غیردینی پس از انقلاب ۵۷ به آغوش گرم امپریالیزم جهانی خزیده و دچار ندامت ابدی هستند و در تکفیر خود و خود - براندازی از دشمنان خود هم سبقت جسته اند. کسانی که از ترس عقرب جرار استبداد دینی به مار غاشیه امپریالیستی پناه برده اند. کمونیست ها و چریک هائی که به عنوان مشاورانی نادم و دایه های دلسوزتر از مادر در سازمان های اطلاعاتی غرب به طور افتخاری و غیرافتخاری خدمت می کنند و در به لجن کشیدن خود سر از پا نمی شناسند. و این عاقبت دن کیشوتیزم است. کسی که با خواندن یک رمان، شعر و جزوه یک شبه تبدیل به منجی عالم بشریت می شود در حالی که در ارضای ابتدائی ترین نیازهای شخصی خود درمانده و آداب معاشرت با همسر و فرزندانش را نمی داند و از ننه و زنش قهر می کند و به خدمت خلق درمی آید تا خود را فدا کند. پناه بر خدا از این همه مالیخولیا!! و اما مرز بین رسالت و مالیخولیا چیست؟ داستان دن کیشوتیزم، داستان شعراء در قرآن کریم است: «کسانی که می گویند چیزهائی که خود از آن بیگانه اند! شعرا گمراهند و هر که آنها را پیروی کند گمراه می شود.» در اینجا شعرا را مصداق اهالی شعار بدانید و مسخ شاعرانه!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۱۳